آن فضایل که انبیا را بود — وان شمایل که اصفیا را بود
گر شود جمله مجتمع باهم — همه باشد ز فضل احمد کم
هر نبی را که حجتی دادند — جانب امتی فرستادند
نیست مبعوث پیش شرع شناس — غیر احمد کسی بکافهٔ ناس

بیان خاتم المرسلین بودن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

خاتم الانبیا و الرسل ست — دیگران همچو جزو او چو کل ست
وزپی او رسول دیگر نیست — بعد او هیچ کس پیمبر نیست
چون در آخر زمان بقول رسول — کند از آسمان مسیح نزول
پیروی دین و شرع او باشد — تابع اصل و فرع او باشد
دین همین و شرع او داند — همه کس را بدین او خواند

بیان ناسخ بودن شریعت آنحضرت جمیع شریعتها را

شرع او ناسخ شریعتهاست — هر شریعت که غیر اوست هباست
گرفتند حکم شرع این سرور — متفق با شریعت دیگر
نیست آنرا متابعت اصلا — جز از آن رو که شرع اوست روا

بیان معراج آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

بُرده بیدار حق شب از بطحا — بتن او را بمسجد اقصی
کرد از آنجا مقربه بپشت براق — متوجه بقطع سبع طباق
بر سموات یک بیک بگذشت — با همه انبیا ملاقی گشت
دید هنگام عرض خلد و جحیم — هر که بود اندران دو جای مقیم
چون شد الطباق آسمان هاطی — مانده در سدره جبرئیل از وی

رفت از انجا بسیاری رفرف — بمقامی زپیشتر اشرف
بلکه جائی که جا نبود آنجا — محرمی جز خدا نبود آنجا
دیدنی ها بدید انچه بدید — وانچه بود از شنیدنی بشنید
روی از انجا بجای خویش آورد — خوابگاهش هنوز ناشده سرد

بیان معجزات انبیا و کرامات اولیا علیهم التحیة والثنا

خرق عادات از نبی و ولی — هست بر فضل شان دلیل جلی
اگر اظهار آن میان امم — هست با دعوی نبوت ضم
باشد آن معجزه بعرف انام — ورنه آمد کرامت او را نام
از ولی خارقی که مسموعست — معجزات نبی متبوعست
معجزاتی که انبیا را بود — مثل آنها رسول ما را بود
ای بسا معجزه که او را هست — که ندادست انبیا را دست

بیان ایمان بکتابهای حق جل و علی

هست حق را کتابها بسیار — گشته نازل بر انبیای کبار
صد و چارست در خبر مذکور — لیک آن را مدان دران محصور
هر کتابی که کرده حق انزال — باید ایمان بآن علی الاجمال
همچو توریت آن کتاب کریم — بر کلیم و صحف بر ابراهیم
دیگر انجیل کامده است فرود — بر مسیح و زبور بر داود
جامع این چهار قرآن ست — که محمد مبلغ آن ست
معنی و لفظ او بود معجز — ناید از خلق مثل آن هرگز
فصحای عرب اگر بتمام — سحر ورزند در ادای کلام
عاجز آیند و قاصر و مضطر — یکسر از مثل سورهٔ اقصر

بیان قدیم بودن کلام نفسی جناب باری تعالی

چون کتاب خدا کلام خداست — از صفات کلام بنده جداست

مکن از حق گر آن چو معتزلی — لایزالیش دان ولم یزلی

حرف و صوتی که نو بنو حادث — میشود نیست چون دوان لابث

باشد آن پیش عقل خرد شناس — مر کلام قدیم را چو لباس

وسیدم گر شود لباس بدل — شخص صاحب لباس را چه خلل

بیان فضلیت امت آنحضرت بر سائر امم

امت احمد از میان امم — باشد از جمله افضل و اکرم

اولیائی کز امت اویند — پیرو شرع و سنت اویند

رهبران رهِ هدا باشند — بهتر از غیر انبیا باشند

خاصه آل همه و اصحاب — کز همه بهترند در هر باب

در میان همه نبود حقیق — بخلافت کسی به از صدیق

وزپی آن نبود از احرار — کس چو فاروق لایق این کار

بعد فاروق جز بذی النورین — کار ملت نیافت زینت و زین

بود بعد از همه بعلم و وفا — اسد الله خاتم الخلفا

جز بآل کرام و صحب عظام — سلک دین نبی نیافت نظام

نام شان جز باحترام مبر — جز بتعظیم سوی شان منگر

همه را اعتقاد نیکو کن — دل ز انکار شان بیکسو کن

هر خصومت که بود شان باهم — بتعصب مزن در آن خادم

بر کس انگشت اعتراض منه — دین خود را ایگان ز دست مده

حکم این قصه با خدا بگذار — بندگی کن ترا بحکم چه کار
وان خلافی که داشت با حیدر — در خلافت صحابه بی دیگر
حق در انجا بدست حیدر بود — جنگ با او خطای منکر بود
آن خلاف از مخالفان میپسند — لیکن از طعن و لعن لب بربند
گر کسی را خدای لعنت کرد — نیست لعن من و تو اش درخورد
ور باحسان و فضل شد ممتاز — لعن آخر بما بگردد باز

بیان آنکه کافر گفتن نماز خوانان جائز نیست و بنای کار بر خاتمه است

هر که شد بر تو ز اهل قبله پدید — که باو ره سنی گرویدید
گرچه صد بدعت و خطا و خلل — بینی از وی ز روی علم و عمل
مکن او را بر زلش تکفیر — مشمارش ز اهل نار و سعیر
ور به بینی کسی ز اهل صلاح — که رود راه دین صباح و رواح
از سناهی بکل شود یک سوی — باو آمرند بکلی روی
کند از فرضها و نافلها — سوی عقبی روانه قافلها
به یقین ز اهل جنتش مشمار — ایمن از روز آخرش مگذار
مگر آنکس که از رسول خدا — شد مبشر بجنت الماوی
گرچه ده کس بود بآن مشهور — اندران ده مدار شان محصور
زانکه جمعی ز آل پاک سرشت — هم بشارت رسیدشان بهشت

بیان سوال منکر و نکیر و عذاب قبر

هر کرا زیر خاک شد منزل — دو فرشته بصورت رهل
پیش آیند زایزد متعال — امتحان را ازو کنند سوال

که خدای تو و نبی تو کیست — زان همه دین که بود دین تو چیست
گر نگوید جواب شان بصواب — برهد از غم عذاب و عقاب
فسحت قبر او بیفزایند — روزنی از بهشت بگشایند
گرد او را عیان چه صبح و چه شام — که کجا دارد از بهشت مقام
ورنه گوید جواب شان درخور — آتشین گرز آیدش بر سر
ناله او بوقت گرز خوری — بشنود غیر آدمی و پری
آدمی و پری اگر شنوند — همه از خواب و خور نفور شوند
تنگی گورش آنچنان فشرد — که دو پهلوی او ز هم گذرد
بگشایند روزنی ز سقر — تا در آن بنگرد شام و سحر
جای خود را ببیند از دوزخ — آوخ از حالت چنین آوخ

بیان دمیدن اسرافیل صور را برای اماتت و احیای خلق

چون شود نوبت جهان آخر — وز قیامت نشانها ظاهر
نشود یافت هیچکس بجهان — که الله الله برآیدش بزبان
مر سرافیل را دهد دستور — حق تعالی که در دمد در صور
زان دمیدن خلائق عالم — همه میرند چون چراغ از دم
عمرها زیر گنبد دوار — نبود از جنس آدمی دیار
باردیگر ز حق شود مامور — که کند نفخ صور صاحب صور
در دمد در قوالب و ابدان — بیکی دم زدن هزاران جان
گرچه ابدان بود پراگنده — همچو آنش بدم شود زنده

بیان نامهای اعمال

از پی نفخ صور نوع بشر | چون شود حشر کرده در محشر
سوی شان بعد انتظار گران | نامهای عمل کنند روان
سعدا را دهند بهر شرف | نامه از سوی دست راست بکف
اشقیا را صحیفها در مشت | از سوی چپ دهند یا پس پشت

بیان سنجیدگی اعمال در میزان

وضع میزان کنند از پی آن | تا سنجند طاعت و عصیان
آن کش افزود کفهٔ حسنات | شاد زی گو که شد ز اهل نجات
وان کش افزود پایهٔ عصیان | خون گری گو که مانده در خسران

بیان پل صراط و عبور از آن

چون ز میزان و وزن آن برهند | بر جهنم پل عجب به نهند
پلی زان سان که از قدم تا فرق | عابر آن را بود در آتش غرق
تیز چون تیغ بلکه افزون هم | عرض آن سوی بلکه از مو کم
هر که باشد ز مؤمن و کافر | بر سر پل کنند شان حاضر
هر که کافر بود چو بنهد پای | قعر دوزخ شود مر او را جای
مؤمنان را رسد ز حق تایید | لیک بر قدر قوت توحید
هر کرا رطریقت نبوی | خود نبود دست غیر راست روی
دوزخ از نور او کند پرهیز | بگذرد همچو برق خاطف تیز
یا چو مرغ پران و باد وزان | یا چو چیزی دگر فزون تر از آن
وانکه ضعفی بود در ایمانش | نبود زان گذشتن آسانش
بلکه در رنج آن گذرگه تنگ | باشد او را بقدر ضعف درنگ

لیک یابد خلاصی آخر کار | گرچه بیند مشقتی بسیار

بیان مواقف پنجگانه قیامت

پنج آمد مواقف عرصات | که مطیعان بایستند و عصات
کرده آماده خالق داور | بهر هر موقفی سوال دگر
هر که گوید جواب خود اصواب | طی هر موقفی کند بشتاب
ورنه در هر یکی ز سختی حال | رنج بیند هزار سال و ملال

بیان خلود کفار در آتش و برآمدن عصات مومنان بشفاعت یا بمحض رحمت

هر که افتد بدوزخ از کفار | جاودان جای او بدان در نار
ور بود سوخته فتاده ز راه | سوزد آنجا بقدر جرم و گناه
یا خود او را شفاعت شفعا | برهاند از آن جزا و سزا
ور دری از شفیع نگشاید | ارحم الراحمین ببخشاید

بیان حوض کوثر

چون ز دوزخ کنند خلق گذر | شست و شوی کنند در کوثر
دود دوزخ ز خود فرو شویند | سوی جنت سرای خود پویند

بیان درجات بهشت و دیدار حق سبحانه تعالی شانه

درجات بهشت باشد هشت | که بقول ثقات ثابت گشت
هر کسی را بقدر علم و عمل | دهد آنجا خدا مقام و محل
جاودان در مقام خود باشد | هرگزش دل ز عضو نخراشد
نعمت او بود برون ز شمار | برتر از جمله نعمت دیدار
که ببیند خدای را ببصر | چون شب چاردهم مه انور

هست دیدار حق اجل نعم | وبه انتهی الکلام و تم

تتمه

خاتمة الطبع شکر درگاه خدای یگانه که نسخهٔ اعتقادنامه از تصنیف مقتدای عارفان پیشوای خداآگاهان هادی مراحل تحقیق رهنمای مسالک تدقیق مستند ارباب کمال سردفتر سخنوران نازک خیال مولانا ومقتدانا عبدالرحمن جامی قدس سره السامی باهتمام احقر عباد الله الکریم قاضی ابراهیم ابن قاضی نور محمد مرحوم ساکن پل بندر افاض علیهما سجال العفو والغفران در مطبع حیدری واقع معمورهٔ بمبئی مطبوع گردید وچون بعد تصحیح عقائد دانستن مسائل ضروری روزه ونماز از واجبات است لهذا رساله نام حق که در حق اطفال نافع تمام ست ضمیمهٔ این کتاب نموده شد

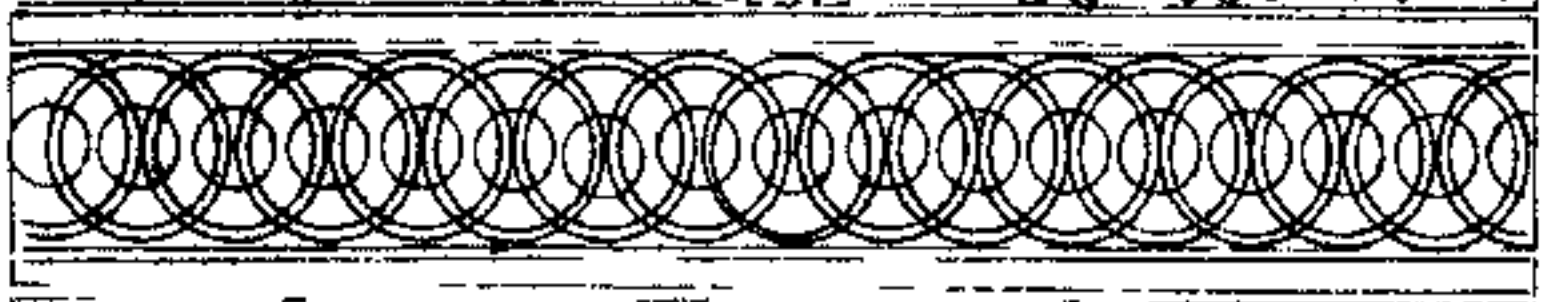

نام حق شروع می شود

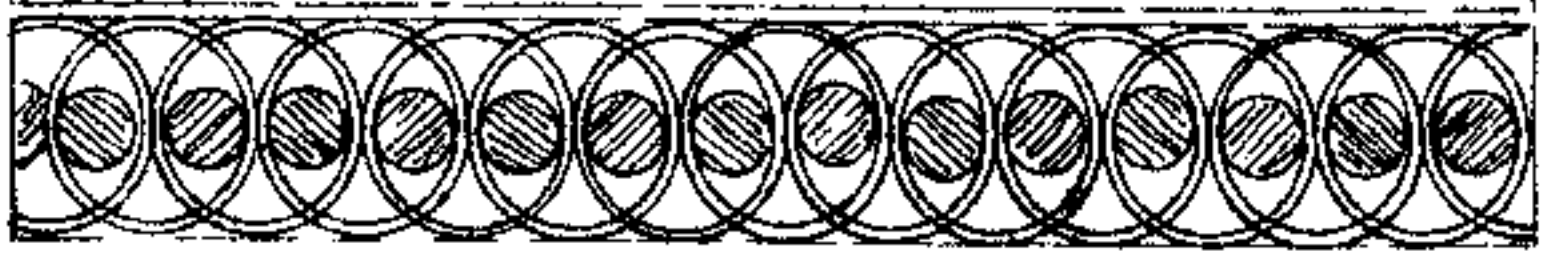

نام حق

بسم الله الرحمن الرحیم

توحید باری تعالی

نام حق بر زبان همی رانیم — که بجان و دلش همی خوانیم

ملک و صانع و قدیم و حکیم — خالق و رازق و رؤف و رحیم

هر چه هست از بلندی و پستی — همه زو یافت صورت هستی

طاعت اوست فرض عین شده — بر همه خلق همچو دین شده

داد ما را کتاب تا خوانیم — کرد ما را خطاب تا دانیم

هر چه او گفت آن کنیم همه — طاعت او بجان کنیم همه

آنچه او گفت عین آن کردن — نیست سودی بجز زیان کردن

روز و شب طالب قبول ویم — پیرو امت رسول ویم

نعت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم

شکر حق را که پیشوا داریم — پیشوای چو مصطفی داریم

سرور و خاتم نگین همه — بهتر و بهتر و گزین همه

او شریعت بیان کند ما را — او طریقت عیان کند ما را

صلوات خدای بر وی باد — تا بروز جزا بپایی باد

امت او و دوستدار ویم — دوستدار چهار یار ویم

چون ابو بکر و هم عمر عثمان — مرتضی وان علیهم الرضوان

رحمت حق نثار یارانش — باد بر جمله دوستدارانش

آغاز کتاب مستطاب و اعتذار از جانب مصنف کتاب

ای مصلی بیا طهارت کن — خانهٔ دین خود عمارت کن

چون بیاری طهارت ظاهر — باطنت نیز حق کند طاهر

آن طهارت که قسم جسم آمد — طاهرت را همه سه قسم آمد

تن بغسل و وضو چو پاک کنی — آب گر نیست قصد خاک کنی

شرح این هر سه نوع را گویم — زانکه چوگان شرع را گویم

در طهارت فریضه و سنت — بر تو خوانم روان ولی منت

پس بیان نماز و روزه کنم — توشهٔ عمر بی خرد زه کنم

آبدست و نماز باید کرد — دل مقام نیاز باید کرد

روز محشر که جانگداز بود — اولین پرسش نماز بود

پس مکن در نماز ها تقصیر — تا در آن روز باشدت توقیر

خود سنائی چه بس نکو گفته است — در معنی نگر که چون سفته است

غم دین خور که غم غم دین است — همه غمها فرو تر از این است

غم دنیا مخور که بیهوده است — هیچکس در جهان نیاسوده است

من بعجز و قصور معترفم — نی چو نادان احمق و جرفم

پیش ازین گفته اند اهل سلف — عذر من صنف قد استهدف

لیک بر قدر خویش کوشیدن — به ز بیکاری و خموشیدن

من بقدر مجال کوشیدم — فقه را بر دو نظم پوشیدم

نه کنی عیب گر تو بتوانی — که در و جملهٔ هوشانی

اسپ تازی اگرچه به تازد — لاشه خر خویشتن نیندازد

صد و هفتاد و بیست و ده باب است — لائق روزگار اصحاب است

موجز و دلپذیر افتاد است — لاجرم بی نظیر افتاد است

این ترا یادگار از شرفست — نام او در جهان بهر طرفست

از بخارا است مولد و نسبش — وز خراسان علوم مکتسبش

یا الهی بده تو توفیقم — راه بنما بسوی تحقیقم

باب اول در بیان وضو و این مشتمل بر چهار فصل

فصل اول در فرایض وضو

در صباح و رواح و لیل و نهار — در وضو نیست جز فریضه چهار

شستن روی و دست و مسح سر است — شستن پای نیز معتبر است

ربع سر مسح فرض باید دید — لازمش همچو فرض باید دید

فصل دوم در سنتهای وضو

سنت آمد ست وضو باشد — هر که دانست مرد ره باشد

شستن دست پیش مسواک است — نام حق گفتن از دل پاک است

مضمضه مسح گوش و استنجا — سه کرات شستن اعضا

نیز انگشت پای را تخلیل — سنت آمد ز مصطفی بی قیل

باز تخلیل لحیه استنشاق — گفتم این جمله را علی الاطلاق

عضو

عه در وقت تخلیل پشت دست بسوی گردن سازد ۱۲

عضو گر تر کنی روا نبود | راندن آب جزو وا نبود

فصل سوم در مستحبات وضو

در وضو شش ز مستحبات است | نیت و زان سپس موالات است
همه سر مسح و انگهی ترتیب | بمیامن بدایت از تاویب
گر تو مسح از سر عمل گیری | مسح کردن ازین قبل گیری

فصل چهارم در مکروهات وضو

آب اندر دهان و در بینی | بکف چپ کراهیت بینی
آب بر روی سخت تر کردن | عورت خویش را نظر کردن
خوی در آب هشتن از عمدا | سخن اندر مقام استنجا
در تو بینی براست افشانی | در میان کراهیت مانی
هر که این شش کراهیت داند | دایم اندر رفاهیت ماند

باب دوم در بیان شکننده های وضو

آنچه از پیش و پس عیان گردد | آبدست ترا زیان گردد
مگر آن باد کان ز پیش بود | که وضو هم بجای خویش بود
ریم و خون گر روان همی باشد | قی کنی پر دهان همی باشد
خواب تکیه زده وضو شکند | تکیه بر خواب هیچکس نکند
قهقهه در نماز و بیهوشی | باز و یوانگی و مدهوشی
هر کرا شد مباشرت فاحش | فرج بر فرج و ایر در باش

باب سوم در غسل و آن مشتملست بر سه فصل

فصل اول در بیان فرائض غسل

هر که با دانش و تمیز بود | فرض در غسل او سه چیز بود
آب در بینی و دهان کردن | بر همه عضو خود روان کردن

فصل دوم در بیان سنتهای غسل

سنت غسل جملگی پنج ست | یاد گیرش که بهتر از گنج ست
شستن دست و فرج باید پیش | دور کردن نجاست از تن خویش
پس وضو ساختن ز بهر خدا | شستن تن سه بار سر تا پا
آن زنانی که موی را بافند | شاید آن موی را نه بشگافند
ور تنک موچو آب را رانند | بافته خشک همچنان مانند

فصل سوم در بیان مقدار آب وضو و غسل

مکن اسراف ما رمحتاجی | چون ولا تسرفوا همی خوانی
تلف آب چون روا نبود | تلف عمر جز خطا نبود
در وضو آب یک من و نیم ست | غسل را چار من ز تعلیم ست
در وضو کن به نیم استنجا | دار مردست و روی نیمن را
پس بدان نیم من که می ماند | پای شوید هر آنچه میداند
همچنین گیر غسل را تعلیم | بر سر خویش ریز دو من و نیم
هست این احتیاط در خانه | که بود آب تو به پیمانه
ور تو ای خواجه بر لب جوئی | نیست اسراف هر چه میتوئی

باب چهارم در بیان آنچه غسل را واجب کند

گر تو خواهی که شرع آموزی | بایدت جد و جهد و دلسوزی
آنچه از وی سوال خواهد بود | به سزد گر ملال خواهد بود

در طلب کردن حقیقت کار — از خدا شرم دار و شرم مدار

غسل از پنج چیز فرض شود — بر زن و مرد همچو قرض شود

چون شود پاک زن ز حیض و نفاس — غسل واجب شود بشرع و قیاس

هر زنی را که گم شود ایام — غسل باید بهر نماز مدام

مرد را چون ذکر چنان گردد — که در اندام زن نهان گردد

غسل واجب شود از آن حالش — گرچه زان حال نیست ایزالش

غسل واجب کند جنابت هم — بر زن و مرد اے مدار کرم

باب پنجم در بیان تیمم

چار چیز است در تیمم فرض — نیت و قصد خاک ای سرور

نیت اینست گر نمیدانی — که نمازت مباح گردانی

چون زدی هر دو پنجه را بر خاک — پس بمالش برو که گردی پاک

پس دگر بار پنجه زن در خال — هر دو ساعد بمرفقین بمال

در تیمم فریضه این چار است — که ترا زین چهار ناچار است

نزد ما شرط هست استیعاب — در تیمم تو لمحه را دریاب

هر چه آن ناقض وضو باشد — ناقض اندر تیمم او باشد

وانکه قادر شود بر آب طهور — زو شود در زمان تیمم دور

هر که میلی ز آب دور بود — این تیمم ورا طهور بود

ور بود آب کمتر از میلی — نیست در نار و ایش قیلی

میل در شرع ثلث فرسنگ است — گر ترا دانش است و فرهنگ است

ثلث فرسنگ هست چار هزار | از قدمهای اشتر رهوار

باب ششم در بیان نماز مشتمل بر چهار فصل

فصل اول در بیان فریضهای نماز

هر که او طالب لطیفه بود | مقتدایش ابوحنیفه بود
او در اسلام صوفی و صافی | در شریعت وفی و هم وافی
بشنو از من بیان مذهب او | زانکه صافی تراست مشرب او
ضبط کن این دو شش فریضه کنون | شش درون نماز و شش بیرون
تا نماز تو با نوا گردد | فرض و نفلت همه روا گردد
آنچه بیرون کنون ترا فرض ست | عرض دارم که موضع عرض ست
نیت ست و طهارت و تکبیر | پوشش عورت و مکان طهیر
عم اسلام بایدت خوردن | روی هم سوی قبله آوردن
شش دگر در اندرون نماز | فرض گیر و نماز کن به نیاز
آن قیام و قراءتست و رکوع | قعدهٔ آخرین و سجده خضوع
لیک بیرون آمدن فریضه شناس | از نماز ای مدار عقل و قیاس

فصل دوم در واجبات نماز

واجبات نماز ها هفت ست | زانکه از مصطفی چنین رفت ست
فاتحه ضم سورهٔ قرآن | در دو پی اول از فریضه بخوان
لیک اندر تطوع و سنت | سوره با فاتحه مکن ضمنت
کاخرینش چو اولین باشد | سوره با فاتحه قرین باشد
در بلندی بلند باید خواند | وانچه پست ست پست باید خواند

قعدهٔ اول از وجوبات است — باز در آخرین تحیات است

نیز در وتر قنوت عیان — باز تعدیل جملهٔ ارکان

لیک در عید واجب افزاید — زانکه تکبیر عید می باید

فصل سوم در بیان سجدهٔ سهو

سجدهٔ سهو با تلاوت هم — واجب آید باتفاق امم

داند آنکس که حسبتی دارد — واندرین راه نسبتی دارد

سجدهٔ سهو را بیان کردن — وانچه مشکل بود عیان کردن

گر کسی فرض را کند تاخیر — یا کند ترک واجب از تقصیر

سجدهٔ سهو را چو ساز کند — جبر نقصان آن نماز کند

ای مصلی بهر دو دست سلام — گوی وانگه بیار سجده تمام

اینچنین ست مذهب نعمان — او بتقوی چو بود رو سلمان

از یکی سهو را دو سجده بست — شرع آموزگار ترا هوس ست

هر امامی که مهتدی باشد — سهو او سهو مقتدی باشد

مقتدی را که سهو افتاده است — سجدهٔ سهو او نه معتاد ست

سهو او را امام برگیرد — طاعت او خدای بپذیرد

فصل چهارم در بیان سنتهای نماز

سنت اندر نماز آمد بیست — ده از آن قولی است و فعلی است

انچه قولی ست هست استفتاح — بعد از آن در اعوذ گشت فلاح

زان سپس تسمیه است و آمین ست — سمع الله گفتن از دین ست

سمع الله امام پردازد — مقتدی ربنا لک آغازد

باز تسبیح در رکوع و سجود | نیز تکبیر در هبوط و صعود
فاتحه در دوی اخیر از فرض | گیر سنت ولی مگیر ز فرض
پس برون آمدن بلفظ سلام | نزد ما سنت است در اسلام

سنتهای فعلی نماز

سنت فعل در نماز ده است | یاد گیرش اگر ترا شره است
هست رفع الیدین تا اذنین | وانکه بر جای سجده دارد عین
بعد از ان دست راست را بر چپ | به نهی زیر ناف بهر ادب
مر زنان را به جمله اقوال | دست بر سینه به بود همه حال
دست بر رکبه در رکوع بنه | پشت هموار دار کوز منه
سجده آرید در میان دو کف | شکم از ران دور و دست از دف
نیز بر پای چپ نشست کنی | سر انگشت سوی قبله کنی
باز گردان تو روی وقت سلام | به یمین و یسار خویش تمام
گر کسی بر تو شبهت اندازد | مستحب را ز سنت انگارد
ای دلت پر ز نور روز حکمت | مستحب دور نیست از سنت
بعد از ان هر چه هست اداب ست | یاد گیرش که نسخه کمیاب ست

باب هفتم در نمازهای فرائض شبانروزی

انچه فرضست در شبانروزی | هفده رکعت بود گر آموزی
دو بصبح و چهار پیشین ست | چار در وقت عصر تعیین ست
سه بشام و چهار در خفتن | زین نکوتر نمی توان گفتن
وتر از واجبات میدارند | بر همه واجب ست بگذارند

باب هشتم در بیان سنتهای موکده شبانروزی

علما گفته اند بی شبهت — هست سنت دوازده رکعت

شش به پیش گزار و دو بسحر — دو پس از شام دو به خفتن در

سنت خالص صلوة این است — آنچه هست از موکدات این ست

غیر ازین هرچه هست نافله است — خواجهٔ ما امیر قافله است

باب نهم در بیان روزهٔ ماه رمضان

نیست در حکم شرع گردانی — روزه جز قهر نفس شهوانی

از جماع و شراب دور شدن — وز همه خوردنی نفور شدن

فرض دان جمله روزه را نیت — تا بیابی ز روزه امنیت

نیت روزه گر ادا نبود — در قضا جز بشب روا نبود

لیک مر وقتی و نوافل را — تا به پیش از زوال هست روا

همچنین گر خلل طلب نه کنی — نیت روزه جز بشب نکنی

مگس و پشه در گلو چو پرید — نیست نقصان روزهٔ تو پدید

گر کسی رگ زد و حجامت کرد — می نشاید ورا ملامت کرد

نمک و سرکه از دهان بچشید — روزه باقی ست گر فرو نچشید

روزه باقی بود ولی مکروه — از کراهت مباش بی اندوه

ور کنی مسح روغن و سرمه — بر سر و چشم نیست جرمه

نان که از بهر طفل میخایند — علما اندرین چه فرمایند

گر ضرورت بود روا باشد — بی ضرورت چنین خطا باشد

بفراموشی ار کنی و خوری — هست هر دو تراهنی و مری

روزهٔ تست همچنان باقی — گر تو سیری و گر تو مشتاقی

ور بقصد است خوردن و کارت — لازم آید قضا و کفارت

گر خوری آنچه زو غذا نبود — بر تو لازم بجز قضا نبود

همچو سنگ و کلوخ و آهن و روی — نبود زین قبیل گل سر شوی

ور تطوع اگر شروع کنی — پس جوع از برای جوع کنی

تا توانی اداش باید کرد — نزد نعمان قضاش باید کرد

باب هم در بیان کفارهٔ روزهٔ رمضان

گر کسی قصد کرد در خوردن — بنهار و مجامعت کردن

شصت مسکین طعام باید داد — یا یکی بنده کردنش آزاد

یا دو مه روزه را بپایی دار — تا شوی از حیات برخوردار

خاتمه

از برای تو اینقدر گفتم — یادگیرش که مختصر گفتم

هر که این را بصدق برخواند — واجب و فرض و نفل حق داند

نود و سه برفت ششصد سال — از وفات رسول تا امسال

نیمهٔ از جمادی الاول — بود کاین نظم گشت مستکمل

رحمت حق نثار خواننده — باز گوینده و رساننده

تم الکلام بعون الملک العلام

چون شود پاک زن ز حیض و نفاس — غسل واجب شود بشرع و قیاس

بدان که خونی که از رحم زن می ریزد بر سه قسم ست حیض و نفاس و استحاضه اما حیض خونی ست که از رحم زن نه ساله یا زیاده

قبل از سن ایاس بی بیماری و بے ولادت برآید و کمتر مدت
حیض سه شبانروز ست و بیشتر او ده شبانه روز و نفاس خونی ست
که در عقب ولادت برآید و اکثر مدت او چهل شبانه روز است
و اقل آنرا حدے معین نیست و هر یک از حیض و نفاس مانع نماز و
روزه و دخول مسجد و قرارت قرآن و مس مصحف و وطی زوج
است و انقطاع هر یک موجب غسل و هر خونی که کم از اقل مدت
حیض یا زیاده از اکثر آن یا اکثر نفاس باشد استحاضه است و
حکم او حکم سلسل البول ست مانع نماز و روزه نیست مگر برای هر نماز
استنجا و وضوی جدید باید کرد

شرح اختیار بن غیاث الدین الحسنے

هر زنی را که گم شود ایام | غسل باید بهر نماز مدام

تفصیلش آنکه مثلاً زنی را ایام طهر و حیض هر دو مقرر
است بعد از ان خون مستمر شد بمرض استحاضه پس وی را لازم است
که در روزهاے طهر استنجا و وضو نموده نماز بخواند و در ایام حیض
ترک نماز کند و اگر همان مستحاضه عدد ایام عادت حیض خود
یا تعین آنرا فراموش کند آن زن را در عرف فقها ضالّه گویند
یعنی گم کنندهٔ وقت حیض و حکمش تحری ست که تامل و امعان
نماید پس دران روزها که در غالب ظن او حیض ست نماز نگذارد
و در ایامی که در غالب ظن او طهر باشد یا متردد باشد میان طهر
و داخل شدن ایام حیض دران ایام برای هر نماز وضوی جدید

شرط است هر وقت خون جاری باشد یا نه و در زمانیکه متردد
باشد رای او در میان حیض و بیرون شدن ایام حیض نماز گذارد
که قاعدهٔ اصول فقه است اذا دار الامر بین الحرمة والوجوب
فالمکلف یاتی به ولا یمتنع عنه لان مبنی العبادة علی الاحتیاط و
دران زمان از برای نماز هر وقت غسل کند و ورای مکتوبات
وسنن دیگر نماز نگذارد و درین نمازها زیاده از سه آیت در هر رکعت
نخواند و بیرون نماز هرگز قرأت قرآن نکند و مس
مصحف و دخول مسجد و صحبت شوهر
او را روا نیست
شرح اختیار

رباعی در صنعت اظهار ما فی الضمیر

سخن عشق جز بیار مگو

آن شاه بتان نمود با حسن و جمال | چوگان خط و گوی که آن نقطهٔ خال
شد هوش دلم چو جلوه گر شد معشوق | یا رب که مباد هرگز ت بینم زوال

تمت

دستور الصبیان

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد وافر وبیری را که انشای آفرینش حرفی از قلم قدرت اوست **نظم** لطیف وکرم گستر کارساز
که دارای خلق است و دانای راز توان در بلاغت بسحبان رسید نه در کنه بیچون سبحان رسید
ونعت متکاثر خیر را که املای دانش وبینش نکته از خامه هدایت اوست **نظم**
یتیمی که ناکرده قرآن درست کتب خانه چند ملت بشست امام رسل پیشوای سبیل
امین خدا مهبط جبرئیل صلی الله علیه وآله واصحابه اجمعین محرر این رساله که مسمی به **دستور**
الصبیان است خادم الطلبه نوندرای در خدمت منشیان عالی طبع التماس میدارد که برای
افادهٔ تعلیم مستدیان بعد تحریر رساله اسماء فارسی وافعال فارسی وقوانین فارسی به تسطیر
این اوراق اتفاق افتاد امید که بر کمال هنر این ناقص نگان نبرده عیب پوشی را کار فرمایند
نظم شنیدم که در روز امید وبیم بدان را به نیکان ببخشد کریم تو نیز از بدی بینی
اندر سخن به خلق جهان آفرین کار کن مخفی نماند که انشاء در لغت پیدا کردن است و
در اصطلاح سخنی است که از معنی آن حصول مطلب باشد ومکتوب الیه یعنی هر کسی که نوشته شود یازده
از سه مراتب نیست بزرگ یا خورد یا برابر لاجرم این رساله را سه فصل نموده شد
فصل اول بجانب اعلی **فصل دوم** بطرف ادنی **فصل سیوم**
بسمت مساوی چون قوانین سلاطین وامراء در کتابهای قدیم بسیار است وفهم
صبیان از ادراک آن قاصر کهذا موقوف داشته اختصار بر ضوابط ضروری
ومطلوبی نموده شد **فصل اول** بجانب اعلی **مکتوب اول**

بجناب سعادت مآب پیر دستگیر روشن ضمیر سلامت آداب تسلیمات مریدانه بجا آورده
بعرض خادمان آستان هدایت نشان میرساند که باعث مهجوری و سبب دوری از کثرت کار
است لیکن شوق حصول قدمبوس زیاده از حد بیان است انشاء الله تعالی بعد فراغ
از امور ضروری سعادت قدمبوس حاصل مینماید آفتاب هدایت و ارشاد دائما تابان و درخشان
باد **مکتوب دوم** ذات جامع الکمالات حضرت رهنمای سالکان طریق خدادانی دائما
بر سر معتقدان سایه گستر باد مراتب زمین بوسی بجا آورده معروض بندگان جناب ملائک مآب
میدارد بورود افتخار نامه سعادت و ارین حاصل گردید هرچه در باب اشغال وظیفه که
از زبان الهام بیان تلقین یافته و ارشاد شده بود حقایق آگاهانه از برکات توجهات باطن قدسی
مواطن آنحضرت هرگز از اشتغال آوراد غافل نیست همیشه تا حصول سعادت قدمبوس امیدوار
ارشاد بذریعه سعادت صحایف است خورشید افاضت و افادت درخشان باد **مکتوب سوم**
رهنمای سالکان پیشوای عارفان سلامت شرایط آستان بوسی تقدیم رسانیده با هزاران تمنای
قدمبوس معروض میگرداند صحیفه هدایت معه تعویذ بازو که از تفضلات مریدنوازی عنایت شده بود
ورود فرمود فراوان سعادت دنیا و دین بحصول پیوست ایزد تعالی سایه بلندپایه آنحضرت
همیشه بر سر مریدان مبسوط گرداناد **مکتوب چهارم** هادی مراحل خداشناسی سلامت تسلیمات
معتقدانه بجا آورده بعرض بهره اندوزان بارگاه هدایت میرساند مدت که مژده خیریت ذات
ملکی صفات نیافته خاطر عقیدت مآثر متردد است امیدوار است که از چگونگی اوقات مبارک ارشاد
فرمایند که جمعیت ظاهر و باطن حاصل شود زیاده بجز تمنای قدمبوس چه عرض نماید **مکتوب پنجم**
قبله مریدان و کعبه معتقدان سلامت قواعد بندگی و پرستندگی تقدیم رسانیده معروض میدارد از برکت
توجهات باطنی آنحضرت مطلبی که در خاطر این مرید درست اعتقاد بود بحصول انجامید مبلغ یکصد و بیست

پنجروپیه نذر خادمان درگاه ارسال داشته امیدوار است که بدرجهٔ اجابت رسد ابواب ارشاد
گشاده باد مکتوب ششم مجمع فضایل و منبع فواضل سلامت بعد ادای ادای عبودیت
بعرض بهره اندوزان معتقدان جناب فضیلت مآب میرساند از روزیکه تشریف شریف بطرف دولت
خانه ارزانی فرموده اند اتفاق مطالعهٔ کتب عربی نمی افتد مگر کتابهای فارسی مطالعه میکند امیدوار است
که از قدوم سعادت لزوم دیدهٔ انتظار متعلمان را منور فرمایند که از درس علوم محروم نگردد هنگام
افاضت و افادت گرم باد مکتوب هفتم فیض بخشای علوم دینی و دنیوی سلامت آداب کورنشات
فدویانه بجا آورده معروض خدمت فیض درجت میگرداند بورود سرافراز نامه سعادت فراوان
و جمعیت بیکران حاصل نموده وعدهٔ قدوم فیض لزوم بعد انقضای سهر رمضان المبارک تعلم فیض
رقم آمده بود امیدوار توجهات است که بموجب ارقام شریف تشریف ارزانی فرمایند سایهٔ سعادت
پایهٔ آنحضرت دائما بر سر معتقدان ممدود باد مکتوب هشتم مخزن علوم سبحانی معدن فیوض
یزدانی سلامت قواعد کورنشات و شرایط تسلیمات بتقدیم رسانیده بعرض جناب بهره اندوزان
حضور کمالات ظهور میرساند صحیفهٔ سعادت بخش پرتو ورود افکند فوائد کونین و مقاصد دارین
حاصل گردانید در باب طلب این کمترین تلمیذان ارشاد شده بود انشاء الله تعالی بعد یکهفته
سعادت قدمبوس حاصل مینماید آفتاب هدایت دائما تابان باد مکتوب نهم کاشف علوم شریف
واقف فنون لطیف حضرت میانجی سلامت کمترین شاگردان فدویت آگین شهاب الدین تسلیمات
فدویانه و کورنشات شاگردانه بجا آورده معروض دانش اندوزان خدمت سراپا برکت میگرداند
و لا بورود نوازشنامه سرافراز نشده خاطر عقیدت مآثر متردد است امید از ذات ستوده صفات
آن دارد که باصدار کرامت صحائف مشتمل بر مژدهٔ خیریت ذات بابرکات تسلی و طمانیت بخشند
زیاده بجز آرزوی قدمبوس چه عرض نماید مکتوب دهم مولوی صاحب قبله و کعبه معتقدان سلا

لوازم بندگی و شرایط سرافکندگی بجا آورده معروض رای بیضا ضیای میگرداند از روزی
که متوجه آن صوب شده اند باصدار عنایت نامجات یاد نفرموده اند موانع بجز خیریت
و انبساط خاطر امری دیگر مباد توقع از توجهات بزرگانه آن دارد که از مژده صحت و سلامتی
ذات ملکی صفات اطلاع بخشند که جمعیت ظاهر و باطن بحصول پیوندد ظل عاطفت بر سر خادمان
مبسوط باد مکتوب یازدهم قبله حاجات دوجهانی و کعبه مرادات جاودانی سلامت شرایط
عبودیت و بندگی و ضوابط فدویت و سرافکندگی بجا آورده معروض خدمت سراپا برکت میگرداند
روندادِ این حدود مستوجب شکر ایزد بیچون است و صحت تندرستی ذات جامع الصفات
از حضرت آفریدگار استدعا دارد سرافراز نامه سعادت آمود ورود فرمود مالا مال خرمی و انبساط
و هزاران جمعیت حاصل ساخت و آنکه تاکید برای تحصیل علم در حق کمترین فرزندان در تحت قلم نوازش
رقم شده بود سراسر سعادت و بهبود خود دانسته بنا بر اشتغال هنر در خدمت مولوی صاحب قبله
حاضر میباشد ظل عاطفت آن مربی دوجهان همیشه بر مفارق فرزندان مبسوط باد مکتوب
دوازدهم قبله کونین و کعبه دارین مدظله العالی مراتب کورنشات فدویانه بجا آورده معروض
خادمان جناب سعادت مآب قبله گاهی ولی نعمتی چو میرساند بورود نوازشنامه شریف جمعیت
تازه و دولت بی اندازه حاصل نمود در باب ارسال خیمه و فرش و غیره اشیائی همراهی
که ارشاد شده بود حسب الامر یکمنزل خیمه و دو جفت شطرنجی بر چهکڑه بار کرده ارسال داشته
و دیگر اشیاء مطلوبه همراه مبارک خدمتگار از عقب روانه میسازد دولت جاودانی همقرین
روزگار عالی باد مکتوب سیزدهم قبله آمال و امانی خداوند نعمت و ولی نعمی صاحب
سلمه الله تعالی بعد تقدیم شرایط عبودیت و ارزوی حصول سعادت قدمبوس که عمده مقاصد
کونین است معروض رای عالی میگرداند حالات اینجا مالا مال خیر است و مژده سلامتی ذات آنخداوند